

گفت‌وگو با زنان رادیکال فلسطینی (۳) مرزی بین سیاسی و فرهنگی، شخصی و جمعی وجود ندارد

تئاتر اقتصاد سیاسی

گفت‌وگو با شهید ابوسلامه



ترجمه‌ی دریا موسوی



یادداشت مترجم: ترجمه‌ی این مصاحبه برایم تجربه‌ای به‌غایت شخصی بود، چرا که شهید نیز یک زن مهاجر از جنوب جهانی است، زنی که مثل خودم از ریشه‌کننده شده، و اگرچه این آوارگی برایش یک بحران وجودی مداوم است اما با استقامت، خلاقیت و انعطاف این آوارگی را به مبارزهای شکوهمند تبدیل کرده است. بسیاری از توصیفاتش چنان به جانم می‌نشست گویی خودم آن جملات را گفته باشم. مثل وقتی که از «کنشگری» به‌عنوان یک روش زندگی یاد می‌کند، برای کسی که در بحران به دنیا آمده و بزرگ شده باشد. یا وقتی توضیح می‌دهد که چرا مفهوم خودمراقبتی با معنای غربی‌اش برایش قابل درک نیست. چه طور می‌توان مراقب خود بود اگر در عین حال مراقب جامعه نبود؟ در لابلای تمام حرف‌هایش امید و ایمان به کنش جمعی برای رهایی ملموس است. سطر به سطر این مصاحبه برایم لذتی سرشار و درس مقاومت بود. به امید فلسطین آزاد. (م.)

متن حاضر، سومین مصاحبه از ۱۰ مصاحبه‌ای است که گروه سؤال به صورت کتاب در سال ۲۰۲۱ منتشر کرده است. ایده‌ی این کتاب از این نگرانی نشأت گرفته بود که جنبش‌های همبستگی معمولاً تنها پیرامون مبارزه با اشغالگری اسرائیل با فلسطینی‌ها همراه می‌شوند. و این مسئله می‌تواند مانع این شود که مبارزان فلسطینی را به‌عنوان رفقای انقلابی و هم‌زمان مبارزات تقاطع‌گرایانه علیه اقتدارگرایی، برتری سفیدپوستی، پدر/مردسالاری، سرمایه‌داری و کنترل دولتی، ببینیم.

این مصاحبه‌ها، تجربیات زندگی فلسطینیان تحت اشغال و محاصره، و دور از وطن را توصیف می‌کند. بسیاری از این زنان هنگام صحبت در مورد مبارزه‌ی ضداستعماری فلسطین، ماهیت استبدادی تشکیلات خودگردان فلسطین را نقد می‌کنند و خواستار آزادی برای مقابله با لایه‌های متعدد ستمی هستند که با آن مواجه‌اند.

ترجمه و انتشار متن فارسی این مصاحبه‌ها با مجوز گروه سؤال انجام شده است. این گروه شامل جمعی از نویسندگان، فعالان رسانه‌ای و پژوهشگرانی است که برای عدالت اجتماعی و جهانی غیرسرمایه‌داری مبارزه می‌کنند.

مرزی بین سیاسی و فرهنگی، شخصی و جمعی وجود ندارد

شهید ابوسلامه

غزه، ساکن بریتانیا

این گفت‌وگو در سال ۲۰۲۱ و در طی همه‌گیری ویروس کرونا صورت گرفته است. شهید ۲۹ ساله، در فلسطین و در اردوگاه آوارگان جبالییا^۱ در شمال غزه به دنیا آمده و بزرگ شده است. او از سال ۲۰۱۴ در انگلستان زندگی می‌کند. او سه سال در لندن زندگی کرد و سپس به شفیلد^۲ نقل مکان کرد. او دوره‌ی دکترای خود را در سینمای فلسطین در دانشگاه شفیلد هالام^۳ گذرانده است. شهید یک فعال دانشجویی و از مبارزان جنبش بایکوت، عدم سرمایه‌گذاری و تحریم (BDS) است. او همچنین رقصنده‌ی دپکه،^۴ رقص محلی و سنتی فلسطینی است.

از سال ۲۰۰۷ غزه تحت محاصره‌ی دولت اشغالگر اسرائیل قرار گرفته است. نوار کوچک غزه که محل زندگی بیش از دو میلیون فلسطینی است، به جز مرز کوچکی با مصر، کاملاً توسط نیروهای اسرائیلی محاصره شده است. گذرگاه‌های ورود و خروج از غزه به شدت توسط پاسگاه‌های مرزی اِرز^۵ و رفح^۶ کنترل می‌شوند. آسمان غزه توسط پهپادهای بدون سرنشین و جنگنده‌های اف۱۶ در آسمان غزه گشت‌زنی می‌کنند، در حالی که ساحل توسط ناوهای جنگی اسرائیلی کنترل می‌شود. از سال ۲۰۰۷ اسرائیل به صورت مداوم غزه را مورد حملات هوایی قرار داده است و کمپین‌های نظامی عمده‌ای علیه غزه در سال‌های ۲۰۰۹، ۲۰۱۲، ۲۰۱۴ و ۲۰۲۱ (پس از انجام این مصاحبه)^۷ انجام داده، که هزاران نفر در این حملات کشته شدند. خروج از نوار غزه برای تحصیل در خارج از کشور کار آسانی نیست، اما یکی از راه‌هایی است که فلسطینی‌های غزه می‌توانند با سایر نقاط جهان تعامل کنند.

شهید، چرا به انگلستان نقل مکان کردی؟

من یک بورسیه‌ی تحصیلات تکمیلی در دانشکده‌ی مطالعات شرقی و آفریقایی^۸ در لندن گرفتم. خوشبختانه توانستم به آنجا برسم. از زمانی که بچه بودم، همیشه رؤیای این را داشتم که برای ادامه‌ی تحصیل به انگلستان بروم. چندین بار تلاش کردم، حتی

برای کارشناسی‌ام. اما در دوران کارشناسی‌ام، اوضاع در غزه خوب نبود، بیرون رفتن واقعاً دشوار بود. محاصره بسیار خفقان‌آور بود. به یاد دارم برای چندین بورسیه اقدام کردم و خیلی به هدف و آرزویم نزدیک شدم، اما محاصره اتفاق افتاد و مرزها به روی من بسته شد. حتی برای دانشگاه بیرزیت [در کرانه‌ی باختری، نزدیک رام‌الله] اقدام کردم اما [به خاطر محاصره‌ی غزه توسط اسرائیل] حتی نتوانستم به آنجا بروم.

گرفتن ویزا دشوار بود؟

دریافت ویزا برای افراد در جنوب جهانی به‌طور کلی دشوار است، اما چیزی که بسیاری از مردم متوجه نیستند این است که در مورد غزه و شرایط منحصربه‌فرد آن، احتمالاً دریافت ویزا راحت‌تر از عبور از مرز و خارج شدن از غزه است. به این دلیل است که بسیاری از مردم در نوار غزه، آرزوها و اهدافشان، فرصت‌های شغلی‌شان [خارج از غزه] را در گذرگاه‌های رفح و اریز [نقاط مرزی مصر و اسرائیل] زیر پا له میکنند، فقط به این دلیل که تصمیم به بازگشت [به غزه] دارند. بسیاری از مردم ممکن است خارج از غزه کار کنند و زمانی که برای تعطیلات و دیدار با خانواده‌هایشان به غزه برمی‌گردند ممکن است برای ماه‌ها گیر بیفتند، و مجوز کار و درآمد خود را از دست بدهند.

سال ۲۰۱۳ بود که می‌خواستم خارج شوم. خوشبختانه دو بورسیه داشتم، یکی به ترکیه و دیگری به بریتانیا. از بورسیه‌ی ترکیه استفاده کردم تا انتقالی امن به بریتانیا داشته باشم. سرانجام پس از هفته‌ها تلاش، موفق شدم از مرز عبور کنم. ترکیه با دانشجویانی که دیر می‌رسیدند، مدارای بیشتری داشت، برای فلسطینی‌ها نوعی شرایط خاص در نظر می‌گرفت. با این حال، در مورد بریتانیا اینطور نبود، من خوش‌شانس بودم.

چگونه اولین بار وارد کنشگری سیاسی شدید؟

این «کنشگری» برای من اصطلاح خنده‌داری است، زیرا ما [فلسطینی‌ها] در یک وضعیت پیچیده به دنیا می‌آییم و «کنشگری» - هر آنچه مردم «کنشگری» می‌نامند - تقریباً روش زندگی برای ما است. من در یک خانواده‌ی فعال سیاسی به دنیا آمدم.

مرزی بین سیاسی و فرهنگی، شخصی و جمعی وجود ندارد

پدرم فعال سیاسی بود و به دلیل عضویت در جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین^۹ یک حزب سیاسی سوسیالیست انقلابی که به لحاظ تاریخی بخشی از جنبش ملی‌گرای عرب و بعداً سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود،^{۱۰} مجموعاً ۱۵ سال در زندان‌های اسرائیلی به سر برد. تمام این احزاب سیاسی تحت اشغال اسرائیل تروریست شناخته می‌شوند. تمام اعضای خانواده‌ی من - مرد و زن - به نحوی فعالانه درگیر چیزی بودند که داشت رخ می‌داد، این واقعاً یک روش زندگی بود، راهی برای غلبه بر احساس ناتوانی و درماندگی. والدینم بسیار آگاه بودند، به‌عنوان مثال، ما همیشه در تظاهرات هفتگی همبستگی با زندانیان سیاسی فلسطینی که هر دوشنبه در صلیب سرخ در غزه برگزار می‌شود شرکت می‌کردیم، هرگز آن را از دست ندادیم. ظلم و سرکوب به‌خانه‌ی شما، به محله‌ی شما می‌آید. ما با این آگاهی بزرگ شدیم که وضعیت بسیار ظالمانه و ناعادلانه است، و ظلم، مقاومت به وجود می‌آورد.

آیا شرایط برای سایر هم‌سن‌وسال‌هایت مشابه بود؟

فکر می‌کنم این در روان فلسطینی‌ها ریشه دوانده است که زیر بار ظلمی که بر آنها اعمال می‌شود نروند. نحوه‌ی بیان این موضوع از فردی به فرد دیگر متفاوت است، اما از کودکی با هم‌نسلی‌های خودم به مراکز فرهنگی می‌رفتم، و در انواع فعالیت‌هایی که مسئله‌ی فلسطین و تجربه‌ی زیسته‌ی ما در قلب آن وجود داشت، شرکت می‌کردم. در بافتار زیست فلسطینی، مرز بین امر فرهنگی و سیاسی، شخصی و جمعی بسیار نامشخص است. در جهان ما، از زمان کودکی‌مان، همه چیز به‌نوعی با هم مرتبط است. به‌عنوان مثال، از هر کودکی [در غزه] بپرسید «اهل کجا هستی؟» به شما نمی‌گوید، «اهل جبلیه هستم»، یا «اهل رمال هستم»، یا «اهل بیت لاهیا هستم» (دارم محله‌های غزه را نام می‌برم). آنها می‌گویند، «ما اهل بیت جرجه هستیم»، یا «اهل یافا هستیم»، یا «اهل اسدود هستیم» [مناطق که در ۱۹۴۸ پاکستانی قومی شدند و اکنون در داخل مرزهای اسرائیل قرار دارند]. چه به آن اذعان کنند یا نه، چه به آن آگاهانه واقف باشند یا نه، این پاسخ بسیار سیاسی است و نشان می‌دهد که چگونه شرایط ظالمانه باعث

ایجاد آگاهی سیاسی در میان مردم می‌شود. کودکان خیلی زود بزرگ می‌شوند، برخلاف آرزوی والدین‌شان که برای آنها زندگی‌ای آرام‌تر از زندگی خودشان می‌خواهند. در اردوگاه آوارگان جبلیه، من «تکبه‌ی مستمر»^{۱۰} را زندگی کردم. در سال ۲۰۰۰، زمانی که نه ساله بودم، انتفاضه‌ی دوم شروع شد که به طور بنیادین آگاهی هم‌نسل‌های من را نسبت به جهان پیرامون‌مان، مسئله‌ی زمین و جایگاه ما نسبت به آن شکل داد. پیش از این قیام، والدینم همیشه سعی می‌کردند با عباراتی مانند «اشغالگران کودکان را نمی‌کشد» به ما قوت قلب بدهند، اما در ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۰، زمانی که مدارس در اعتصاب بودند، من با پدر و مادرم در حال تماشای تلویزیون بودیم که خبر قتل محمد الدوره،^{۱۱} کودک دوازده ساله در غزه، در تمام شبکه‌های خبری منتشر شد. به یاد دارم که مادرم سعی داشت جلوی دیدم را بپوشاند در حالی که از پدرم می‌خواست کانال را عوض کند. با این حال، نتوانست آن را برای مدت طولانی پنهان کند، چرا که محمد و آخرین فریادهای پدر مجروحش، «پسرم کشته شد»^{۱۲} به نماد انتفاضه‌ی دوم که پنج سال به طول انجامید، تبدیل شدند.

حملات اسرائیل به فلسطینی‌ها به حدی شدت گرفت که مدارس آنرا^{۱۳} [آژانس امداد و کار سازمان ملل] بارها عملیات تمرینی تخلیه‌ی ساختمان را برای همه‌ی کودکان و معلمان اجرا کردند تا در صورت هرگونه حمله به مدارس آماده باشند. والدین من هم مانند دیگران، به‌سختی تلاش می‌کردند به سؤالات من و خواهر و برادرایم در مورد واقعیت ناعادلانه‌ای که در آن متولد شده بودیم، پاسخ دهند. تجربه‌ی زیسته‌ی مشترک ما باعث شد زودتر از آنچه آنها امیدوار بودند بزرگ شویم. نسل من واقعیت‌ها را در سنین پایین درک کرد؛ ما مردمی بی‌وطن هستیم که سرزمین‌مان از ما گرفته شده و تحت اشغال اسرائیل برای آزادی مبارزه می‌کنیم. این مضمون غالب بر تمام عزاداری‌ها و جشن‌های ما بود.

علاوه بر فعالیت سیاسی علیه اشغال، آیا در کمپین‌های دیگر نیز فعال

هستید؟

قطعاً. من با مبارزات ایرلندی‌ها، سیاهان، کشمیری‌ها و کوردها قویاً احساس همبستگی می‌کنم. فکر می‌کنم این نوع واکنش برای ما مسئله‌ای حیاتی است؛ به ما

مرزی بین سیاسی و فرهنگی، شخصی و جمعی وجود ندارد

یادآوری می‌کند که در مبارزاتمان تنها نیستیم. این تلاشی است برای بازپس‌گیری انسانیت‌مان در شرایطی بسیار غیرانسانی. بسیاری افراد تلاش می‌کنند تا انرژی منفی را که مکانیسم‌های ستم به ما تحمیل می‌کنند به چیزی مثبت بدل کنند. ما ظلم را می‌فهمیم. ما می‌فهمیم که به خاطر نژاد یا اثنیسیته یا دین مورد تبعیض قرار گرفتن یعنی چه. ما این را خیلی خوب درک می‌کنیم و این درک از یک فهم انتزاعی نمی‌آید؛ ما آن را از کتاب‌ها یاد نگرفته‌ایم بلکه از تجربیات زیسته‌مان آموخته‌ایم.

سازمان‌دهی سیاسی در انگلستان چه تفاوت‌هایی با زمانی که در غزه بودید دارد؟

در غزه، در چندین جبهه فعال بودم، در مراکز فرهنگی و سازمان‌هایی که از زندانیان سیاسی فلسطینی حمایت می‌کنند و [در] جنبش «بی‌دی اس» [کمپین بایکوت، عدم سرمایه‌گذاری و تحریم] فعالیت می‌کردم. همان‌طور که قبلاً گفتم، تبدیل کردن این تجربه به چیزی مثبت واقعاً مسئله‌ای حیاتی است و به همین خاطر است که می‌بینید با وجود مشکلات، هنرمندان فلسطینی با شهرت بین‌المللی، موسیقیدان، رهبر ارکستر، نویسنده، روشنفکر، واقعاً در تمام زمینه‌ها و در مناطق مختلف دنیا حضور دارند. فکر می‌کنم این نیز نتیجه‌ی درک متفاوت ما از فوریت شرایط و مفهوم زندگی است. وقتی به بریتانیا آمدم متوجه شدم که درک ما از «فوریت» بسیار متفاوت است؛ چیزی که همیشه برایم چالش‌برانگیز بود. انگار مردم متوجه نیستند که کنش‌هایی که انجام می‌دهند می‌تواند مسئله‌ی مرگ و زندگی باشد. همیشه احساس می‌کنم با سرعتی متفاوت از دیگران کار می‌کنم. این گاهی اوقات باعث می‌شود از تنبلی مردم یا عدم کنشگری فعالانه‌ی آنها ناامید شوم. من همیشه فردی بودم که سعی می‌کردم به بقیه انگیزه دهم، بیانیه‌ای بیرون دهم یا تظاهراتی را سازماندهی کنم، یا از این جور کارها. فکر می‌کنم دقیقاً به همین دلیل است که [دیگران] درک نمی‌کنند که چه طور هر لحظه در فلسطین مسئله‌ی مرگ و زندگی است.

وقتی از مرز رفح گذشتم هرگز به ذهنم هم خطور نکرد که قرار نیست برگردم، هرگز. اما محاصره حتی ما را از بازگشت به اردوگاه‌های آورگان منع کرد. من پناهنده

هستم؛ پناهنده به دنیا آمدم. بعد از مهاجرت، خودم را در یک محیط کاملاً متفاوت یافتیم که از دور خانواده‌ام، عزیزانم، دوستانم و همه‌ی کسانی را که برایم ارزشمندند هستند تماشا می‌کنم که چه‌طور تحت محاصره، اشغال نظامی، و آپارتاید و تحت خشونت‌های روزانه زنده می‌مانند و زندگی می‌کنند. واقعاً ذهن‌تان را به‌هم می‌ریزد. وقتی اخبار را دنبال می‌کنید احساس ناتوانی می‌کنید، یک وحشت مداوم است. به‌خصوص در غزه، که اسرائیل با آن به عنوان آزمایشگاهی برخورد می‌کند که در آن می‌تواند روش‌های جدید کنترلی را توسعه دهند، و مکانیسم‌هایی را اعمال کنند که احتمالاً هرگز در هیچ زمینه‌ی دیگری در تاریخ بشریت استفاده نشده است - باور کردنی نیست که این بی‌عدالتی شدید چه‌طور عادی‌سازی شده است.

وقتی می‌دانی مردم چه واقعیتی را آنجا زندگی می‌کنند... تا پیش از آن‌که آنجا را ترک کنم، جنگ‌های بی‌شماری را زندگی کردم، بنابراین می‌دانم تهدید چقدر واقعی است. ما شوخی نمی‌کنیم؛ وقتی کمپین می‌کنیم واقعاً سعی داریم همدستی و ظلم مادی را پایان دهیم، واقعاً سعی داریم زندگی‌های بیشتری، جان‌های بی‌گناه بیشتری را از طعمه شدن به این وضعیت غیر انسانی نجات دهیم.

آرامش برای کسی که بی‌قرار است به چه معناست؟ چگونه است؟

من با مفهوم خودمراقبتی که در انگلیس بسیار رایج است، مشکل دارم. خودمراقبتی و سلامت روان چه معنایی دارد وقتی ظلم را مدام زیر پوست خود حس می‌کنیم. چگونه می‌توان مراقب خود بود اگر از همه مراقبت نکنیم؟ می‌دانم که هیچ کس در چنین شرایط غیرانسانی مصون نمی‌ماند و من فقط زمانی انسان‌ام که چنین شرایطی بر من اثر بگذارند. اما ما دلگرمی و قدرت را در همبستگی و امید می‌یابیم. امیدی که از کنش جمعی، و مقابله با انسان‌زدایی عادی‌سازی شده، زنده می‌شود. من این را نه تنها مراقبت از «خود» بلکه مراقبت از «جامعه» می‌بینم. گاهی اوقات به من می‌گویند «اوه، باید استراحت کنی». البته به روش‌های مختلفی این را می‌گویند اما، چگونه می‌توانم خودم را از آنچه در حال رخ دادن است جدا کنم؟ نمی‌دانم، چه‌طور می‌توانید خودتان را جدا کنید، واقعاً چه‌طور می‌توانید آرامش داشته باشید؟

مرزی بین سیاسی و فرهنگی، شخصی و جمعی وجود ندارد

جایگاه یا نقش خود را به عنوان کسی که خارج از فلسطین زندگی می‌کند چگونه می‌بینید؟ آیا می‌توانید با فلسطینیان دیگر در انگلستان سازماندهی کنید؟ چالش‌های کنشگری از خارج از فلسطین چیست؟

عدم قطعیتی که یک فلسطینی با آن زندگی می‌کند، همانطور که گفتید ما را بی‌قرار می‌کند به طوری که نمی‌توانیم خودمان را از آنچه در حال رخ دادن است جدا کنیم، چرا که حتی اگر خودمان را جدا کنیم، این مسئله همه جا دنبال ما می‌آید. ارتباط برقرار کردن با هر کسی پیرامون مسئله‌ی دفاع از فلسطین همواره زیباست، به‌خصوص با فلسطینی‌ها. برای اولین بار در انگلستان بود که با مردمی از سراسر فلسطین آشنا شدم. زمانی که در فلسطین بودم این یک رؤیای تقریباً غیرممکن بود [چرا که برای فلسطینی‌های غزه امکان بازدید از سایر بخش‌های فلسطین وجود ندارد]. این جدایی و پراکندگی که ما متحمل شده‌ایم، لایه‌ی دیگری از دل‌بستگی را به دیگر جوامع فلسطینی در سراسر فلسطین، جهان عرب و در سطح جهانی اضافه کرده است. ساختارهای آپارتاید در پی تکه‌تکه کردن بافت اجتماعی و جغرافیایی فلسطین هستند. بنابراین، ارتباط برقرار کردن با مردمی از شهرها یا شهرستان‌های دیگر واقعاً هیجان‌انگیز است، چراکه متوجه می‌شوم چقدر شبیه به هم هستیم، و چه‌طور نیازی به توضیح دادن خودمان به یکدیگر نداریم، چراکه کاملاً یکدیگر را درک می‌کنیم. این تجربیات مشترک ما را به‌سرعت به هم وصل می‌کند.

دیدن فلسطینی‌هایی که هرگز به فلسطین نرفته‌اند اما به مسئله‌ی فلسطین بسیار اهمیت می‌دهند، و به زبان عربی حتی با لهجه‌ی فلسطینی بسیار بهتر از من تسلط دارند، واقعاً الهام‌بخش است. چنین مواجهاتی باعث می‌شود متوجه شوم چقدر ریشه‌ها عمیق هستند. تمام اینها شگفتی‌های امید و زیبایی است، و تأیید اینکه پروژه‌ی صهیونیستی شکست خورده است. دارم در مورد رفقایمان مانند هدی عموری^{۱۴} [فلسطینی بریتانیایی که عضو گروه اقدام مستقیم فلسطین اکشن^{۱۵} است] صحبت می‌کنم، کسی که هرگز به فلسطین نرفته است. نمونه‌های بی‌شماری در ذهن دارم. آنها چنین ارتباطی با فلسطین دارند؛ واقعی و الهام‌بخش است. پروژه‌ی صهیونیستی خیال می‌کرد که پیرها می‌میرند و جوان‌ها فراموش می‌کنند. اما بسیار اشتباه می‌کرد.

مواضع سیاسی خود را چگونه توصیف می‌کنید؟

من با کلمه‌ی فمینیست و فلسطینی احساس راحتی می‌کنم. می‌توانم بگویم که سیاست چپ‌گرایی بخش بزرگی از تربیت من بوده است، حتی قبل از این که بفهمم مارکسیسم و کمونیسم چیست. احتمالاً به ارتباط والدین‌ام با جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین مربوط می‌شود. اما به نظرم یک سری ارزش‌ها و اصول وجود دارد که هر انسان شایسته‌ای باید با آنها موافق باشید. مسئله چپ یا راست نیست.

در مورد فمینیسم، وقتی جوان‌تر بودم، این کلمه را خیلی خوب نمی‌فهمیدم و یک جورهایی... [می‌خندد] خنده‌دار است که به‌نوعی در برابر این کلمه مقاومت می‌کردم و آن را با مسائل غربی مرتبط می‌کردم. این تمایل در من بود که در برابر هر چیزی که با غرب مرتبط است عصیان کنم [می‌خندد]. هنوز هم مثلاً موزیک پاپ که می‌شنوم و همسن و سال‌های خودم را می‌بینم که با هم آواز می‌خوانند و آنها بسیار خوشحال هستند اما واکنش من این‌طور است که «این چه آهنگی است». هنوز هم پس از ۷ سال تبعید، موسیقی و فیلم‌های عربی است که به من آرامش می‌دهد. به ویژه در قرنطینه [می‌خندد]، نمی‌توانم از نت‌فلیکس، اجتناب کنم، اما سعی می‌کنم با نگاه انتقادی تماشا کنم.

من فمینیسم را با نوعی گفتمان غربی مرتبط می‌دانستم که بدون در نظر گرفتن زمینه‌های اجتماعی-سیاسی و ویژگی‌های منحصربه‌فرد جنبش‌های زنان در جنوب جهانی، دیدگاه خود را به سایرین تحمیل می‌کند. می‌دانیم که در فرانسه علیه زنانی [که می‌خواستند روبنده یا حجاب بپوشند] چه اتفاقی افتاد و چگونه به بهانه‌ی حمایت از زنان به افغانستان حمله شد. تمام این استانداردهای دوگانه تحت عنوان فمینیسم مشروعیت یافت. من در آن زمان بلوغ کافی برای درک این که مشکل کجاست نداشتم، اینکه چگونه قدرت‌های امپریالیستی اندیشه فمینیستی را رבוده‌اند تا بر تعصبات و جنایات خود سرپوش بگذارند. حالا می‌بینیم که این شگرد به‌وضوح توسط یک دولت آپارتاید اجرا می‌شود، دولتی که خود را دموکراتیک و حتی فمینیست می‌نامد چرا که خدمت سربازی در این نظام شامل هم مردان و هم زنان می‌شود. این پارادوکس در مورد هویت خودخوانده‌ی اسرائیل به عنوان «یک دولت دموکراتیک یهودی» نیز صدق

مرزی بین سیاسی و فرهنگی، شخصی و جمعی وجود ندارد

می‌کند؛ چنانچه بسیاری از شهروندان فلسطینی اسرائیل استدلال می‌کنند نشان می‌دهد که فقط برای یهودیان دموکراتیک است. خود این عبارت در تناقض با خودش است، به‌ویژه زمانی که می‌فهمید چگونه بر پایه‌ی سیستم‌های استعمارگرانه و آپارتاید بنا شده است؛ ۲۰٪ از شهروندان [اسرائیل] فلسطینی هستند ولی حقوقی برابر با یهودیان و سایر فلسطینیان [که شهروند اسرائیل نیستند]، یا تبعید شده‌اند یا در مناطقی نظیر بانتوستان^{۱۶} مستقر هستند، ندارند. این واقعیت، پوچی حرف‌های [صهیونیست‌ها و سیاستمداران اسرائیلی] را تحت عنوان عدالت و حقوق بشر برملا می‌کند، [مفاهیمی] که در انحصار گروه‌ها و نژادهای خاصی هستند. به همین صورت، فمینیسم ربوده شده است؛ گفتمان حقوق بشر ربوده شده است. هر آنچه که ما فکر می‌کردیم زیبا است و نمایانگر حس انسانیت است توسط قدرت‌هایی ربوده شده است که می‌کوشند با حرف‌های پوچی که هرگز اجرا نمی‌شوند، مشروعیتی برای اعمال خود بیابند.

به نظرم این مشکلی بود که اندیشه‌ها و ایده‌های انقلابی که تمدن بشری خلق کرده است، مانند مارکسیسم، کمونیسم و سوسیالیسم نیز با آن مواجه بود. آنها زیبا هستند، و اگرچه ممکن است محدودیت‌هایی اینجا و آنجا وجود داشته باشد، اما اصولاً در مسیر توانمندسازی ستم‌دیدگان و خلق جهانی بدیل نسبت به آنچه طبقه‌ی سرمایه‌دار و استثمارگر تحمیل کرده است، انقلابی هستند. اما، روشی که این اندیشه‌ها اجرا می‌شوند، و نحوه‌ای که قدرتمندان از این ایده‌ها سوءاستفاده می‌کنند، نگران‌کننده است.

آیا فعالیت هنری و رقص‌ات با مواضع سیاسی‌ات مرتبط است؟

همان طور که گفتم جدا کردن این دو از هم سخت است؛ در بافتار فلسطین، مرز مشخصی بین امر سیاسی و فرهنگی، جمعی و شخصی وجود ندارد. واقعاً خوشحالم که خانواده‌ام از کودکی ما را تشویق کردند که از طریق هنر خودمان را ابراز کنیم. قبلاً متوجه نبودم که چقدر به زنده ماندن من کمک کرده‌اند، واقعاً کمک کردند. این شوخی رایج در خانواده است که من قبل از این که راه بروم، «دبکه» می‌رقصیدم - من و خواهر

و برادرهایم، و پسرعموها و دخترعموهایم، به پیروی از مادرم که در دهه‌ی ۱۹۸۰ عضو یک گروه مستقر در اورشلیم بود، به گروه‌های محلی پیوستیم. دبکه بیانگر هویت، مقاومت و افتخار به میراث فرهنگی ما است... دبکه گرمای داشت زندگی، شادی، اجتماع و همبستگی است. این قدرت در نقاشی و آواز نیز وجود دارد. بیشتر نقاشی‌های من سیاه و سفید بودند، بیشتر به این دلیل که به منابع هنری دسترسی نداشتیم. به یاد دارم یک بار [وقتی در غزه بودم] یک کنشگر که می‌دانست من به نقاشی علاقه مندم، از بیرون [از غزه] برایم کاغذ مخصوص نقاشی آورد، کاغذی که ما در غزه نداشتیم. خیلی خوشحال شدم. به گذشته که فکر می‌کنم متوجه می‌شوم که من قبل از اینکه حتی متوجه شوم چقدر هنر درمانگر و قدرتمند است به این روش‌ها برای ابراز و درمان خودم علاقه مند بودم. هنر قطعاً راه فراری از احساس ناتوانی که اغلب تحت ستم اسرائیلی احساس می‌کردیم، ارائه می‌کرد.

حالا که از دور به مسئله نگاه می‌کنم متوجه می‌شوم که بسیاری از عناصر فرهنگ ما [فلسطینی] اساساً بر پایه‌ی جامعه و همبستگی جمعی بنا شده‌اند. این را در بسیاری از جنبه‌ها می‌توان دید، مثلاً، در رقص محلی فلسطین، دبکه، و نحوه‌ی اجرای آن توسط مردم، در مراسم تدفین و جشن‌های آزادی و امثال آن، و همدلی مردم با یکدیگر. به نظرم به خاطر وجود این حس جمعی است که سرمایه‌داری هنوز نتوانسته است فلسطینی‌ها را بر فردگرایی متمرکز کند. فکر می‌کنم این خصوصیت امید و انعطاف‌پذیری در زندگی را پرورش می‌دهد. می‌دانم همبستگی در چنین شرایطی چقدر مهم است و چگونه می‌تواند جبهه‌ی مقاومت در برابر چنین مکانیسم‌های ستمی باشد. وقتی به انگلستان آمدم، بسیاری از جنبه‌های زندگی‌ام را از دست دادم، و مدام دلتنگ آن سبک زندگی پویایی بودم که قبلاً در خانه داشتیم. واقعاً معتقدم که این سبک زندگی بسیار معنادار است و بیانگر مقاومت و میراث فرهنگی فلسطینی است. روایت مقاومت ما در ترانه‌ها، نحوه‌ی حرکت بدن‌ها، در کنار هم آمدن مردم، گرفتن دست‌ها و با هم رقصیدن تجسم یافته است. خیلی زیباست. به محض این‌که به لندن رسیدم، یکی از اولین سؤالات من این بود که آیا این‌جا گروه دبکه‌ای وجود دارد؟ خوشبختانه وجود داشت، گروهی به نام «زیتون». آنها بیش از ۱۰ سال سابقه‌ی رقصیدن داشتند، و به دلیل تنش‌های داخلی در آستانه‌ی منحل شدن بودند. من تقریباً

مرزی بین سیاسی و فرهنگی، شخصی و جمعی وجود ندارد

یک سال پیش از اینکه گروه منحل شود به آنها پیوستم. خیلی مصمم بودم که این عنصر را در زندگی‌ام از دست ندهم. بنابراین به همراه چند زن که مایل بودند به رقصیدن ادامه دهند، گروه زنان خودمان را به نام «هویه» (به معنای شناسنامه)، در سال ۲۰۱۷ تاسیس کردیم. آن موقع فقط چهار زن بودیم و حالا هشت نفر هستیم، بنابراین آهسته اما پیوسته در حال رشد هستیم. رقص‌هایمان را خودمان طراحی می‌کنیم و در سراسر انگلستان برای اجرای دیکه سفر کرده‌ایم. با گروه‌های دیکه فلسطینی در لاجی (بیت‌لحم)، الفنون (رام‌الله) و لیالی الفرح (غزه) همکاری‌های کرده‌ایم. دیکه کنجکاو مردم را برمی‌انگیزد و باعث می‌شود مردمی که حتی دانش کمی در مورد فلسطین دارند عاشق مسئله‌ی فلسطین شوند. فکر می‌کنم واقعاً مهم است که به [دیگران] یادآوری کنیم که مردم فلسطین به میراث خود پایبند هستند و جدای از تصاویر رایجی که زندگی فلسطینی‌ها را با خشونت مرتبط می‌کند، چیزهای پرشور زیادی برای تجلیل دارند.

چه احساسی نسبت به وضعیت مردم فلسطین و اوضاع جهان در حال حاضر دارید؟ امید را کجا می‌بینید؟

گاهی اوقات خیلی افسرده می‌شوم. نشانه‌های نگران‌کننده‌ی زیادی مانند افزایش راست‌گرایی و بیگانگی‌های وجود دارد. فکر می‌کنم به همین دلیل است که پرورش امید مسئله‌ی مرگ و زندگی است. تجربه‌ی شخصی من در خارج از فلسطین، آگاهی من را نسبت به شبکه‌ی سیاست‌ها و رویه‌های سرکوب‌گرانه‌ی پیرامونم افزایش داد. پس از اتمام دوره‌ی کارشناسی ارشد، فرآیند غیرانسانی پناهندگی گرفتن را تجربه کردم، زیرا درهای غزه همچنان بسته بود. این تجربه واقعاً آسیب‌زا بود اما در عین حال نگاهم را نسبت به جامعه‌ی بریتانیایی و به طور کلی جامعه‌ی اروپایی باز کرد. من برای حقوق پناهندگان با گروه‌هایی مانند Women For Refugee Women, Movement for Justice, By Any Means Necessary, SOAS Goes to Calais فعالیت می‌کردم. ما با دیگر گروه‌هایی که در سراسر اروپا و ترکیه برای حقوق پناهندگان فعالیت می‌کردند، ارتباط برقرار کردیم. به واسطه‌ی پیشینه‌ی خود

که از ابتدا پناهنده به دنیا آمدم، روی این موضوع بسیار سرمایه‌گذاری کردم و امیدوار بودم نسل‌های آینده را از این دور باطل خشونت نجات دهم. وسعت استاندارد دوگانه و ریاکاری واقعاً باورنکردنی است، آن هم در اروپایی که شعار «دیگر هرگز» از آن‌جا سرچشمه گرفته است. هدف قرار دادن گروه‌های اقلیت، مانند مسلمانان، عرب‌ها و همه کسانی که «دیگری» تلقی می‌شوند، در میانه‌ی افزایش سیاست‌های دست راستی که این جوامع را قربانی می‌کند، واقعاً نگران‌کننده است و شما را به این فکر می‌اندازد که آیا درسی گرفته‌اند یا نه.

سیستم عمیقاً در تداوم خشونت و جنایات علیه فلسطینی‌ها و ممکن کردن آپارتاید اسرائیل دخیل است، تا جایی که احساس می‌کنیم هرگز نمی‌توانیم از خشونت رهایی یابیم. چه در فلسطین و چه در خارج، تمام این سازوکارهای تقاطعی خشونت همیشه در تعقیب من هستند؛ من آن‌ها را در برندها و در قفسه‌ی سوپرمارکت‌ها می‌بینم، برندهایی مانند پوما [که از اتحادیه‌ی فوتبال اسرائیل حمایت می‌کند]، بانک‌هایی مانند HSBC [که در شرکت‌هایی که به اسرائیل تسلیحات می‌فروشند سرمایه‌گذاری می‌کند]، و گفتمان رسانه‌ای که بی‌شرمانه روایت اسرائیل را بازتولید می‌کند. به همین دلیل است که من فعالانه به دنبال گروه‌های مبارزاتی بودم؛ برای من این گروه‌ها روزنه‌های امید و پتانسیل تغییر بودند که وقتی انرژی‌هایمان متحد می‌شوند دست‌یافتنی‌تر به نظر می‌رسد. بنابراین بله، نشانه‌هایی از امید وجود دارد اما فکر می‌کنم مردم واقعاً باید به این چالش‌ها پاسخ دهند، زیرا ما با شرایطی روبرو هستیم که پیش از این بی‌سابقه بوده است. فکر می‌کنم همه‌گیری ویروس کرونا برخی از این نابرابری‌های ساختاری را در سراسر جهان آشکار کرد و امیدوارم مردم بیشتر از پیش آگاه شده باشند که چقدر به هم وابسته هستیم، یا شاید من فقط خوش‌بینم. امیدوارم در این فکر تنها نباشم.

فکر می‌کنم آنچه در حزب کارگر دارد اتفاق می‌افتد، نگران‌کننده است. همسان‌نمایی عمدی بین ضد صهیونیسم و ضد یهودی‌ستیزی و [بین] صهیونیسم و یهودیت واقعاً مشکل‌ساز است، تأثیر بسیار وحشتناکی دارد و [نشان می‌دهد] که لابی صهیونیستی چقدر قدرتمند است. حتی یهودیان ضد صهیونیست نیز از این تلاش‌ها برای ساکت کردن صدای مخالف مستثنی نیستند. جرمی کوربین^{۱۷} زمانی این تصور را

مرزی بین سیاسی و فرهنگی، شخصی و جمعی وجود ندارد

ایجاد کرد که شکل دیگری از سیاست که به سمت مظلومان و فقرا متمایل است، امکان پذیر است، اما پاپوش درست کردن سازمان یافته توسط صهیونیست‌ها و جایگزینی کوربین با یک صهیونیست خودخوانده به ما می‌گوید که هنوز راه طولانی در پیش داریم.

در حباب امن و راحت خود، به آسانی می‌توان فرض کرد که آزادی و برابری داریم، اما همه‌ی این‌ها یک نما هستند و واقعیت راستینی از اوضاع را منعکس نمی‌کنند. ای کاش مردم درک کنند که چگونه همدست این سیستم هستند و چگونه امتیازات آن‌ها می‌تواند دیگران را محروم کند. مالیات‌دهندگان را نمی‌توان منفعل در نظر گرفت، زمانی که متوجه شویم که پول مالیات آن‌ها در صندوق‌هایی سرمایه‌گذاری می‌شود که صرف تجارت اسلحه می‌شوند یا مکانیسم‌های سرکوب را تسهیل می‌کنند. همین امر در مورد شهروندانی که از حق رأی خود در جهت به قدرت رساندن ترامپ استفاده می‌کنند، و نگرش‌های ضد پناهجویان، یا حامی اسرائیل یا آپارتاید را تقویت می‌کنند، صادق است. رأی وزن دارد و اگر شما شهروند مسئولی هستید، نباید فقط به منافع فردی فکر کنید. در این دوره و زمانه، ضروری است که با چشمان باز و نقاد زندگی کنیم، زیرا در غیر این صورت از درون خورده می‌شویم. ابتدا کولی‌ها بودند، سپس معلولین، سپس همجنسگراها و سپس یهودیان و سیاه‌پوستان، سپس ارمنی‌ها و بوسنیایی‌ها، و فلسطینی‌ها و مسلمانان... قربانی تغییر خواهد کرد اگر ما واقعاً چشمان خود را باز نکنیم تا در دفاع از ارزش‌های انسانی و برای آزادی، عدالت اجتماعی و برابری برای همه محکم بایستیم.

من به قدرت مردم ایمان دارم و امیدوارم فلسطین به لحظه‌ی آفریقای جنوبی خود برسد. کمپین بی‌دی اس [کمپین بایکوت، عدم سرمایه‌گذاری و تحریم] بسیار، بسیار قدرتمند و در حال رشد است. این حقیقت که اسرائیل یک وزارتخانه‌ی کامل، وزارت امور راهبردی^{۱۸} [وزارتخانه‌ی در دولت اسرائیل که برای مقابله با موفقیت‌های جنبش بی‌دی اس تاسیس شده است] را به مقابله با بی‌دی اس اختصاص داده است نشان می‌دهد که چقدر احساس خطر و ناامنی می‌کنند. استفاده از قدرت سخت^{۱۹} توسط اسرائیل و دیگر دولت‌ها این واقعیت را بیشتر آشکار می‌کند که چنین جنبش‌های

صلح‌آمیزی تهدیدات جدی برای آنها هستند. قبلاً که از قدرت نرم استفاده می‌کردند دیدن این واقعیت دشوار بود، اما حالا پلیس و سازمان‌های اطلاعاتی از قدرت سخت استفاده می‌کنند. فعالان زندانی می‌شوند، معترضان با کپسول‌های گاز اشک‌آور مورد حمله قرار می‌گیرند و حتی در خیابان‌ها در مکان‌هایی که ادعا می‌کنند دموکراتیک هستند و به حقوق بشر ارزش می‌گذارند، به آنها تیراندازی می‌شود. همچنین، به دلیل سیاست‌های بیگانه‌هراسی شاهد مرگ پناهندگان از جمله فلسطینی‌ها در خطوط ساحلی و مرزهای اتحادیه‌ی اروپا هستیم. استفاده از قدرت سخت نشان‌دهنده‌ی ضعف سیستم‌های هژمونیک است و همچنین موقعیتی است که چشم‌های مردم را به آنچه واقعاً در حال رخ دادن است باز می‌کند. اگر امروز جایتان امن است، ممکن است فردا امن نباشد.

^۱ Jabalia refugee camp

^۲ Sheffield

^۳ Sheffield Hallam University

^۴ Dabke

^۵ توضیح مترجم: گذرگاه اریز مرز بین نوار غزه و فلسطین اشغالی (اسرائیل) است.

^۶ توضیح مترجم: گذرگاه رفح مرز میان نوار غزه و مصر می‌باشد.

^۷ توضیح مترجم: در زمان ترجمه‌ی این کتاب در اواخر سال ۲۰۲۳ و اوایل سال ۲۰۲۴، دولت اشغالگر اسرائیل در حال نسل‌کشی فلسطینیان در نوار غزه و کرانه‌ی باختری است.

^۸ SOAS – The School of Oriental and African Studies

^۹ Popular Front for the Liberation of Palestine (PFLP)

^{۱۰} Ongoing Nakba

^{۱۱} Mohammed al- Dorra

۱۲ مات الولد

^{۱۳} UNRWA - United Nations Relief and Works Agency

^{۱۴} Huda Ammori

^{۱۵} Pal Action

^{۱۶} بان‌توستان‌ها مناطقی بودند که در دوران آپارتاید در آفریقای جنوبی و نامیبیا، که آن زمان تحت حکومت آفریقای جنوبی بود، ایجاد شدند. این مناطق به طور خاص برای سکونت جمعیت‌های بومی

آفریقایی تعیین شده بودند. جداسازی جوامع فلسطینی از یکدیگر توسط دولت اسرائیل اغلب با بانتوستان‌ها مقایسه می‌شود.

^{۱۷} Jeremy Corbyn

^{۱۸} The Strategic Affairs Ministry

^{۱۹} قدرت سخت معمولاً به استفاده از قدرت قاطع مانند سرکوب فیزیکی، تجاوز، دستگیری و زندانی کردن اشاره دارد. همچنین می‌تواند به استفاده از قدرت اقتصادی مانند تحریم اشاره کند. قدرت نرم شکل ظریف‌تری از قدرت است که در آن یک دولت تلاش می‌کند با استدلال و برهان به اهداف خود برسد. استفاده‌ی سیاسی دولت اسرائیل از اتهامات نادرست ضد یهودی‌ستیزی علیه کمپین بی‌دی اس نمونه‌ای از قدرت نرم است.